

« کولبس » در نخستین سفر امریکا سه نفر را در راه به همین اسم با خود برده بود که هر سه نفر شان در عمل تجارت شرک داشتند ، از اوراق مسافرت معلوم میشود که یکی ازین نفری بمهدی کپتانی قابل دانسته شد اگر صاف بگوئیم آن شخص پنزن بود که از جمله این سه نفر موقع کپتانی را حاصل نمود ولی اینقدر معلوم است که امیرالبحر هم در امور مهمه بحری از پنزن مشاورت میگرفت . و ویرا همه یکجهاران ماهر میدانستند نیز کولبس در واقعات سفر اول این امر را اظهار میداید چنانچه او می نویسد که تمام عملیات ازین حرف مارتس و هراسان بودند که پنزن چهار را متوالیاً بسمت جنوب میبرد ( سمت جنوب همان ملك را ریل است که پنزن پیشتر هم آمده بود ) .

علاوه بران کپتانی پنزن و نیابت او را با کزن يك امر دیگر هم ثابت می نماید آحرأ وقتیکه کولبس بر ساحل دید پنزن جسورانه چهار را بلا اجازه گرفته بجانب جنوب رفت و ناسه هفته ابدأ خبری از وی ظاهر نمیشد ، چنین می نماید که وی نسبت به رازیل مل داشت بود قناعت حاصل نماید .

تا آنکه کولبس بساحل کوما ( Cuda ) باوی صادف گردید و الحاصل دلائل عام کشف کولبس بدو در امریکا تنها همین مسئله جسارت پنزن نیست که ازین حریامات پنزن را همبانی کولبس را کرده یا نکرده باشد ولی این مسئله مسلماً معلوم است که کولبس بواسطه اطلاع داشتن که قبل از وی سیاحتین این طرق را پیموده و طریق را که او در نظر داشت میدانست بکجا و کدام ملك منتهی میشود زیرا قبل ازین بسیار اشخاص در آنجا رفته بودند و کولبس مستحضر بوده چنانچه از نوشته جات خود کولبس اسباب این مطلب معلوم می شود .

چند سال قبل از سنه ۱۴۹۲ عیسوی، سئنه کشف مالک جدید امریکادر اروپا زبان زد عموم بود، البته کولبس ازین افواها ت بی خبر نبود، کولبس یکبار به میدیرا (Medeira) مسافرت کرد و اتفاقاً یک جهازدان بیهای در اثر مساعی و پرستاری وی شفایافت و در ادای این خدمت که دیگر تحفه قبلی نداشت لذا یک نقشه مسافرت های بحری را بطور تحفه به کولبس هدیه نمود که درین نقشه جزائر غرب الهند بدرستی توضیح یافته، همین نقشه یا نقل آن یا کدام نقشه دیگری از همین اوقات جزائر غرب الهند و یک جزیره دیگری که یقیناً نیوفوندلند (New Fund Land) باشد نشان داده است. این نقشه ها در همین ایام بدست ایم - دی لا رونسکر (M.D. La Roncier) افتساده است که آنها را کمپئون (Campouun) بانوته های ازین نامی و رونسکر، شایع هم کرده است که عنقریب ترجمه اش با تصاویر رنگه آن نشر خواهد شد، کسایکه برین نقشه و نقشه جات زمانه ما قبل آن سرق گیری نموده اند از ایشان پایه میکوب (Bob Cook) بسیار باند است، زنی او چنین که (۱) باشندگان و آژلیند، از مرده و سویدن، و و نا، وی و هم اول تر و در نیوفوندلنو، رسیده اند (۲) مرده و آتس آیند، مرده و نا، وی و قریب سنه ۱۵۵۵ عیسوی دریافت نموده اند (۳) قبل از سنه ۱۳۶۷، وی و یک وفد از بریطانیا تا ساحل امریکه رفت (۴) در سنه ۱۴۳۵ عیسوی در از چهارات اسپین و پرتگال تا ساحل گویا رسیده بود (۵) چهار راه را در ساحل وردی (Capverde) در سنه ۱۴۴۳ عیسوی به امریکای نیوفوندلند رسیده بودند.

در هنگام کولبس بحر پیدائی اوقیانوس از پرده راز برآمده و شاهان مردم.

توجه و سرپرستی زیادی به این امر مینمودند ، پادشاه پرتگال مخصوصاً درین مسئله آقدر دلچسپی نشان میداد که در تمام اروپا اورا هنری جهازدان میگفتند ، و این پادشاه بود که بتخواهشات کولمبس کمتر اعتنا کرده و میگفت که واقعات این سرزمین نو و کیفیت طریق آن براه من پوره معلوم است ، کولمبس هم نسبت به معلومات سابقه امریکا تا حدی شهادت میدهد همچنین بعد از عودت سفر سوم بیان میکنند که اورا در آنجا با باشندگان حبشی آشنائی دست داد بلکه بعد سفر اول میگوید که باشندگان اصلی آنجا اورا ( گنیز ) یا چه هائی طلا دادند در لسان آنوقت امریکا ( گنیز ) یا چه های طلا را میگفتند که از سواحل کنی در اروپا وارد میکردید کولمبس این طلاها را دیده طبعاً به استغراب عجیبی در افتاد زیرا اگر بدقت دیده شود کولمبس جهة کشف قطعه جدیدی عازم نشده بود بل انتهای خیال و آخرین نقطه مطلوب او همین طلا ، و اجاز کریه ، بیسها بود که در وطن او بمنفعت زیادی بفروش میرسید و کشف قطعات جدید درین صحن يك امر اثنائی بود ، ( گنیز ) از باشندگان امریکا نسبت به دریاهای این طلا سراغ نمود که این را از کجا گرفته و چگونه دستیاب آنها شده است اما جواب او غیر از شرمساری دیگر نتیجه را متضمن نبود زیرا گفتند « ما این طلاها را از سوداگران سیاه گرفته ایم که از سمت جنوب مشرق در اینجا آمد و رفت داشته اند » اما کولمبس به این جواب قانع نشده گمان نمود که باشندگان امریکا از نشان دادن منبع اصلی مضائقه می ورزند ، چنانچه در سفر سوم خود باز این سوالش را اعاده نمود و بار همان جواب را شنید . واقعات مابعد این مسئله را تبیین کرد که جواب هندی های باشندگان اصلی امریکا صحیح بوده است . گنیز ( Guanins ) بقرم طلای

مغشوش را که بدو آرتنگالی ها، فرانسه ها از ساحل کنی می آوردند از طلای خالص نمی بود؛ این جهت باشندگان اصليه افریقا طلای خالص، ایک شئی ناقص گمان داشته و صرف برای مصرف زیورات استعمال میکردند و چون رنگ طلای خالص برای شان لطیف نمیداد ازین رو بکمقدار مس را همون بدن مخلوط ساخته بکار می بردند.

وقتا که طلاهای آورده گی کلبس یعنی کلبس محموله ویرا امتحان نموده می کردند عیناً آنرا مثل طلای مغشوش ساحل کنی یافتند یعنی همان مس بود. آنرا آمیخته مس بود که در افریقا معمول بوده و از آنجا همان ون و نزدیک به ساحل کنی برده می شد؛ و درینخصوص باشندگان اصلی آمریکا اصل حقیقتی را بدون مبالغه برای کلبس اظهار کرده بودند.

همچنان حبشی ها نیکیه با کلبس در اینجا مصادف شده بود از اهلی افریقا بودند که در آمریکا بمقصد تجارت رفته و سابقین شان طوهای مغشوشه افریقا با خود در آمریکا برده بودند.

اکنون سوالی لازم خواهد شد که چگونه حبشی های افریقائی در آمریکا رفته و رسیده بودند؟ ولی این سوال زودتر فیصله و ختم میشود اگر بدانیم که نسبت بایشان راجع بافسانه کشف و گذشته کلبس قیه شده است و باید باشد که از مسافرت های کپتانهای بحریچا معلوم میشود که در آمریکا و در حبشی ها ضروری بوده است زیرا که آنرا سیاحین مذکور به بلوایه چون استعمال میکردند.

بعضی اوقات چنین اتفاق می افتاد که یک کپتان چهار از دینی جنبه تبدیل طلا و عاج وغیره در قرب سواحل آمریکا کشتی رانده و هر طرف تجسس مینمود

وقتا که می فهمید در کدام بندری مال بسیار و قابل موجود نمیشد بدون اینکه در آنجا وقت خود را تلف کند از آنجا عبور کرده بجای دیگری میرفتند ولی بعضی کپتانهای دور اندیش هنگام عودت یک نفر ارهان ملارمین افریقائی خود را در آنجا می گذاشت که تا موقع دوباره عودت وی در خصوص امتعه و پیداوار تحقیقات بعمل آورد که تا بتواند باینوسیله بدون صرف وقت خویش خوب تر کامیاب شود .

ولی برای ایسکار بی شیشه در غیاب جہازات خیلی ملازمین بردل ولایق افریقائی در کار بودند که بتوانند در آن عالم تنهائی و با خک و مردم نا آشنا مقساومت کرده و مطالب اربابان خود را از پیش ببرند پس این مطالب را اربابان اروپائی در نظر داشته و خیلی آم های متحمل وجود لایق افریقائی را انتخاب و باین کار می گماشتند و این ملازمین شاید باین حیات نوین خود شان خوش بوده عودت خک خود را دوست نمیداشتند . و بواسطه ایقت و قابلیت شان در انظار بومیان معزز بوده و از خویشی کردن بآنها و دختر دادن برایشان بومیان عار نمیداشتند تا رفته رفته از آنها فامیل ها تشکیل می یافت که این فامیل های مستخدمین کار کن بصلاح و حرفه کمپانی ها خیلی مفید واقع میشدند .

در زمانه عروج دبی چون وجود این قسم دلار های افریقائی برای آنها و تجارت شان ضروری واقع میشد لهذا ازین ببعده قیمت و قدر این نسل دوغلی که مراد از اولاد های مستخدمین افریقائی و بومیان امریکائی بوده باشد خیلی بلندی گرفت زیرا اولاد های مذکور از دوزبان و دو گونه صنایع واقف و از همه علوم افریقه دانا و مستحضر بودند و جمله عباری های اربابان سفید پوست خود را یاد میگرفتند تجار دبی قدر نسل دوغلی خود را زودتر دانستند و نه تنها

از قابلیت نسل دوغلی خود بچشیت ترجان استفاده میسکردند بلسکه آنها را بصورت غلام جهة خود شان قرار داده ونسکه میداشند رفته رفته این نسل دوغلی بچشیت ترجان ها يك جماعت علحدده را تشكيل دادند و این پيشه قدری وسيله عسرت آنها هم قرار گرفت زیرا هیچيك از جهاز را مان بدون وساطت آنها چاره نداشته وكاری نمیتوانست بکند حتی كلبس در سفر اول خود با همین نظری مصادف شده و از جمله آنها بعضی را جهة ترجانی و معاونت خود مقامات مختلفی گماشته بود گویا كلبس را سابقاً معلوم شده بود كه قبل اروی از سینگوه حبشی ها هم در آمريكه رسیده و توقف دارند و تجار جنوب مشرق همین ها معروف بودند . گزیس ( طلا ) با همین ها از افریقه بآمريك حمل شده و لغات عرب و تهذيب عرب بوسیله همین هادرین بومیان آمريكه شایع شده است كه ( وینر ) را درلسان هندیهای آمريكه از احتلاط لغات هربی حیرت زبادی پیدا شده است . اكنون ما هران آثار قدیمه یا محققین السنه اتفاق کرده و مردمو جمعه ثابت نموده اند كه در آمريكه اثر تهذيب عرب خیلی قبل از كلبس رسیده است و در مسئله كشیفات آمريكه برای كلبس بچاره هیچيك حیرتی باقی نمی ماند بلكه چنین میناید كه نیکی دنیا ( دنیای جدید ) در زیر اثر تهذيب عرب و افریقه تا اوقات زیادی بوده است و در بحر اوقیانوس چهاررانی خیلی از اوقات سابق تری صورت گرفته شود تهذيب های از تيك ( Aztec ) د مین ( Dmuyan ) در آمريكه در حقیقت نقلهای تهذيب هربی افریقه بود و بریده شدن ز سده ۱۱۵۰ ع الی سنه ۱۲۰۰ ع قرار داده میشود .

اگرچه قبل ازین زمانه این تهذيب ها خیلی ازین اداره دیده تر گمینی کرده میشد . در همین ایام مردم بحر اوقیانوس را طی نموده عبور کردند و در حال

آمریکه شدند لفظ تولک ( Toltec ) تا نید این گمان را میکنند .  
 نخستین معنی این را برای کدام جماعت یا کدام قوم تهذیب نشان گرفته  
 خواهند بود ولی ( وینر ) و ( سپیدن ( Spinden ) که يك فاطسق ما هر  
 تهذیب مائس خال کرده پیشوای این مسئله را معلوم نموده است که در اصل  
 این لفظ در زبان ابتدائی آفریقه بمعنی کرام سردار بزرگ استعمال میشد و  
 تولک امریکه کدام شهر یا بزرگ گذشته است که وی را در نزدیکهای  
 سنه ۱۱۹۰ ع عروج و ترقی حاصل شده بود . سپیدن گمان خود را چنین اظهار  
 داشته است که تهذیب مائس بعد از ( از نیک ) آمده نه قبل از آن . در مطالعه  
 کتب های مائس ازین جهت دقت بیش می آید که در اصل او از علوم ( از تک )  
 که در آن وقت مدوم شده بود يك خلاصه است به اور مختصر نویسی . در نقاشی  
 های مائس اشکال آسامی ظاهر میشود و شکل و یانگارهای مائس عباری است  
 مطابق تفحصات و اشکالات حریده اینهمه را معنی جدیدی ظاهر خواهد شد  
 که آنها بلم لسنه کتب زیادی خواهد نمود .

تهذیب عرب در قرن ۳م هجری خود رسیده بود و در سنه ۱۱۰۰ ع بحرای  
 اعظم را عبور نموده بساحل مغربی آفریقه منطقه تجارنی مندینگو ( Mindingo )  
 را محل آنه قائم کرده بود در مقابل این منطقه میچوکن ( Michoucon )  
 بود که بساحل خلیج مکه بکو واقع بود ؛ اختلاط الفاظ عربی از همه اولتر در  
 میچوکن یافت میشود و همان الفاظ در زبان مندینگو دیده میشوند و این امر  
 مخصوصاً قابل تذکر است که این الفاظ از حنائ الفاضلی هستند که مخصوصاً  
 آنرا پسه و ران نجارنی یا سیاحین استعمال میکنند ؛ مثلاً : جادو ، ادویه و غیره  
 نسبت به مذهب و نظام حکومت و این مسئله که مابین مندینگو و میچوکن رفت  
 و آمد بود لادیت و تحقیقات تازه بهر صورت تا نید این امر را میناید وهم

صفحة ( ٤٠ ) سال اول - مجله کابل شماره ( ٩ )

یو عجب کتاب د دین دی چه منہاج العابدین دی  
 خلاصه مولد آخندزاده مرحوم قندهار سنین عمرش ٩٢ قوم او تا کر درسنه  
 ١٢٥٦ بدرود حیات نمود در مقبره عمومی قندهار مدفون است .  
 ( ٦ ) ملا احمد آخندزاده قندهاری که از علمای مشهور زمان خود بوده  
 بوده و شاگردان رشید و نامداری از قبیل ملا حبیب آخندزاده و ملا کبیر آخندزاده  
 و ملا عبدالحق آخندزاده در حوضه علمی و درسی خود داشته است خوشی و هواشنی  
 بر میرزا ید کلان و قطبی و یدت یاب هیئت نوشته است که تا حال بطبع رسیده  
 و نزد جناب قاضی عبدالکریم خان رکن جمعیت العلماء موجود است . علاوه برین  
 از قرار رسوع آثار دیگری نیز داشته است که متأسفانه از دست رس ما خارج است  
 مولدش شهر قندهار ، مدت عمرش ( ٩٥ ) قوم او الکوزائی . وفات درسنه ١٢٢٤  
 مدفن مقبره عمومی شهر قندهار .

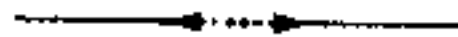
( ٧ ) عبدالحکیم آخندزاده مرحوم که در علم منطق و الهیات اجامه بیادی  
 داشته و بر قاضی سلم و شمسیه حوائی کاملی نوشته است که تا حال بطبع  
 نرسیده . مولدش دنده لغمان سالیان عمر او ٧٤ قومش اسحق زانی تاریخ  
 وفات ١٢٧٤ هجری و در دنده لغمان مدفون است .

( ٨ ) مولوی سلطان محمد آخندزاده که بر شرح مولانا جامی حاشیه داد  
 که تا حال طبع نشده است مولدش لغمان سنین عمرش ٦٥ قوم او سانی تا بطبع  
 وفات ١٢٥٨ و به دیره میان صاحب لغمان مدفون است .

( ٩ ) محمد صدیق آخندزاده قندهاری یکی از بارسایان زمان خود بوده  
 و عوام الناس عقیده خوبی نسبت به حضرتش داشته اند علاوه بر استجداد و  
 اکتساب علوم دینی و مشرقی قریحه شاعرانه نیز داشته است اشعار افغانی  
 او خیلی ها مایح و دارای لطافت و طراوت خاصی است . کتابی موسوم به



مهملات صدیق بزبان افغانی از مولفات اوست که تا کنون طبع نشده مولدش شهر قندهار مدت عمرش ۸۸ قوم او ساپان خیل و در سنه ۱۳۰۲ به شهر قندهار طومار حیات را در نور دیده و مقبره عمومی قندهار مدفون است . ( باقی دارد )



( افغانستان ونگاهی بتاریخ آن )  
بقلم آقای میرغلام محمدخان  
عباس

( ۷ )

ولایت پاکتیا یا باختیا ( قسمت شرق جنوبی افغانستان )  
ولایت پیکتیا یا پیکتی بیک و لایق است در شرق جنوب افغانستان که شمالاً  
بولایت کندهار یا ( ولایت پشاور تا کابل ) جنوباً به بحر عرب ، شرقاً به نهر  
سند ، غرباً بولایت بلوچستان و زابلستان ( قندهار ) محدود و متصل است .  
قصبات و شهرهای مشهوره حالبه باختیا اینهاست : - گردیز ، خوست ،  
ارگون ، نهل ، وانا ، قلعه کرم ، دیره غارینخان ، دیره اسمعیل خان ،  
شکارپور ، نهنه ، جیکب باد ، سیالکوت ، کراچی ، بنو ، دامان ، گالاجی ،  
جام پور ، کاشمون ، گنده گوت ، غوث پور ، نور پور ، یعقوب آباد و غیره  
بندرگاه کراچی که جای بندر گاهای قدیم باختیا را در ساحل بحر عرب گرفته ،  
از دروازه های مهم بحری آسیای وسطی شمرده میشود ، سلسله جبال سلیمان  
که در قلب ولایت پاکتیا شمالاً جنوباً سیر میکند ، از کوه های عظیم افغانستان  
است . دریا های معروف باختیا عبارت است از انهار کابل ، کرم ، توچی ،

کومل . دریای اول اندک فاصل باختیا و گندهاریاست . وادپهای این انهار  
 اربعه ( بعلاوه راه بین کویته و قندهار در جنوب ، و معبر خیبر در شمال ) شاهراههای  
 اصلی است که صفحات باختیای غربی را به حصص باختیای شرقی وصل مینماید .  
 دو پهمرفته ولایت پاتیا ملک کوهستانی و دارای آب و هوای مختلف ،  
 جبال بلند ، دره های مهیب و هولناک ، آبهای جاری ، جنگلهای سرسبز ،  
 میدین وسیع ، حوزه های کوچک و زیبا است ، سطوح مایله و دامنه شرقی  
 جبال اوصفحات فرورفته و حاصلخیزی دارد که تا بود بارسند میرسد ، اینحصص  
 بسی هوای گرم داشته و استعداد زراعتیش بیشتر است ، قسمت های مرکزی  
 و غربی او در ارتفاع جبال ( ازیک تا شش هزار فوت ) اشجار بسما سرو ،  
 صنوبر ، کاج ، جور ، بلوت ، چارمنز و غیره میروید ، فواکه وحشی ،  
 گلهای خوشبو ، سه های خاردار ، نیشکر و شبنم ، حیوانات وحشی و اهلی ،  
 سباع باختیا معروف ممالک است . جهات شمالی و جنوبی باختیا دارای معادن  
 قیمتمندار است از قبیل : -- سرب ، جست ، ذغال سنگ و غیره .

جغرافیای ولایت باختیا در دو نیمه زار سال پیشتر وسیعتر ازین بود که ما  
 گفتیم ، و پدر مؤرخین هیرودوت ، حدود اینولایت قویم و قویم را نشان داده  
 است ، و هیرودوت توضیح مینماید ، او میگوید : -- در آنهمه ( سده ) قرن  
 قبل المسیح ، این ولایت افغان ( باختیا ) بنام بیکتیا و یا پیکتی و اعلی آن به  
 اسم بیکتین موسوم بود ، و پختون امروزه من حیث اهدیت و نسل عینا همان  
 بیکتین مؤرخ یونانی ( هیرودت ) منطبق میگردد . این باکتیای هیرودتس  
 برکناره دریای سند واقع و دارای اهالی بود که بچهار حصه تقسیم گردیده ،  
 و حکومت واحده تشکیل داده بودند . ولایت مذکور دروسعت به پختونخواه  
 حاضره مطابقت داشت ، و حدود آن باینقرار بود : -- باکتیا شامل است

بر همه علاقه‌های سلسله کوه ساجان و کوه سفید ، که از یکطرف شمالاً الی منابع دریا‌های سوات و پنج‌کوره و سلسله کوه دوما ، و از طرف دیگر تا سواحل جنوبی دریا‌های لوگرد کابل الی جلال آباد و سمت داشته ، شرقاً بدریای سند و غرباً بدریای هلمند محدود و متصل بود ، حدود جنوبی آن همان بود که حاضراً علاقه کاکراست و از انجا متوازی علاقه‌های : - پشین ، شال ، وادی بوری ، الی دریای سند پینس می‌رود . پس ولایت زابل ( قندهار ) نیز داخل حدود ولایت پاختیای قدیم بود .

مستر بیلو برای آنکه محل وقوع ولایت پاختیارا روشنتر در افغانستان طبیعی معین کند مینویسد : - « وقتیکه ما بجزغرافیای قدیم این ملکی که - فارسی‌ها اورا آریا ورتا ، و یونانیان آریانا می‌گفتند ، و بعدها خراسان و حالا افغانستان نامیده میشود - نظر مینمائیم ، تقسیمات عمده ملک به او از زمانه قدیم اینچنین معلوم و آشکارا میشود : - در جهت شمال ولایت پاختریا ( بلخ ، بدخشان ، میدنه ) و ولایت مارگیانا ( مرغاب و مرو ) در جهت جنوب ولایت باکدراسد ( کدروسیا = بلوچستان ) در سمت غرب ولایت آریانا ( هرات و خراسان ) و ولایت درنگبانا ( سیستان ) در سمت شرق یک حصه از ولایت پاختریا ( چترال و نورستان ) و ولایت پاختیا ، در قطعه وسطی ولایت پروپامیس ( غور و هزاره جات ) و ولایت اراکوسیا ( قندهار ) با حساب نه تنها ، ولایت زابل بلکه ولایت گندهاریا ( پشاور ، سوات و باجور ، کابل ) نیز داخل ولایت پاختیای قدیم بود .

اما مرور دهور و حوادث تاریخی ، پاختیای قدیم را دو چار سر نوشت‌های متباین و متخالفی نمود ، بنوعی که میتوان گفت پاختیا از نقطه نظر جغرافیای تاریخی بسه حصه منقسم میگردد . اول پاختیای جنوبی یعنی قسمت زا بلستان

وسند تا بلوچستان ، دویم پاختیای شمالی یعنی قسمت کند هاریا ، سیوم پاختیای مرکزی . شاهراه قندهار و کویته و معبر دره بولان بین قندهار و سند ، زودتر از همه گذرگاه ترگتازان هند قرار گرفته و ضمناً سریعتر ولایت زابل داخل مدنیت جهان گردید ، اینستکه بحقوقی زابلستان را یکی از کانون های مدنیت یونانیان پاختری مشاهده مینمایم . هکذا شاهراه خیر معروض عبور فاتحین بزرگ گردیده ، و ولایت کندهار یا روزی از مهمترین مراکز مدنیت بودایی بحساب رفت . درین میان پاختیای مرکزی مرا حل جدا گانه و خاصی را طی مینمود ، پارتایت این مطالب بود که ما از پاختیای جنوبی ( زابلستان ) در گذشته سخن گفتیم ، و از پاختیای شمالی در آینده بحث خواهیم نمود ، در اینجا توجه ما معطوف بتاریخ پاختیای مرکزی است ، معیناً نمیشود مطالب را فشرده و در حدود معینی نوشت ، زیرا پاختیا در تاریخ وطن افغانستان یکی از عمده ترین قسمت های قدیم محسوب است ، و بطوریکه میتوان فهمید افغانستان در قدیمترین ازمنه تاریخی خود بعد از آنکه نژاد آریان در آن وارد و ساکن شد ، در سه قسمت اساسی منقسم گردید : - ولایت باختر در شمال و شرق ( شامل صفحات سرو و مرغاب ، میمنه ، بلخ ، قطن و بدخشان ، چترال و نوبستان ) ولایت آریانه در غرب و مرکز ( شامل هرات و خراسان ، سیستان ، غور و هزاره جات ) ولایت پاختیا در شرق و جنوب ( شامل باجور و سوات ، پشاور ، کابل ، دیره جات و سند ، سمت جنوبی حالیه ، قندهار و بلوچستان ) - سایر تقسیمات ملکه و طوایف افغانستان ازین سه منشأ بزرگ یعنی باخترها و آریانه ها ( آریانه های هرات ) و بیکتین ها ( پختاه ها ) مشتق و منشعب گردیده اند ، بیونیز حدود باختریای قدیم را باین نوع تعیین میکنند : - ولایت باختر که هندوها آنرا باه لکا مینامیدند ، در شمال و مشرق افغانستان و شامل تمام علاقهای است

که در میان دریای آمون تا سرحد بلخ، و حصه بالائی دریای سند واقع گردیده، و سرحد مذکور از سلسله کوه دوما - که بطرف مشرق و مغرب از منابع سوان و پنجکوره ( سواتس و گواریس یونا نیها ) امتداد دارد - منقطع میشود، و در جهت جنوب و غرب سرحد باختر یا متوازیست به کوهسای پیمان الی سلسله جبال التور، که با محاسب علاقه های لهوگرد و وردک بطرف جنوب سرحد باختر میباند، و شیرین دهن دره غزنی را بدره پری چکدک متصل میسازد، و بیشتر ازین علاقه دریای کابل تا محل اتصال بدریای چترال یا کنر، سرحد باختر را تشکیل مینمود، پس بطرف شمال شرق ولایت بولر یا بلور ( نورستان حالی و چترال ) داخل حدود باختر یا شمرده میشود.

علی کل حال در قرن های قبل تاریخ بعد از آنکه آریین ها از آسیای وسطی داخل باختر و آریا گردیده و از آنجا بسایر صفحات افغانستان پراکنده شدند، قسمت بزرگی نیز وارد وادیهای ولایت باختر یا شمرده، و بدو آ با تحریف کلمه باکتر ( باختر ) اسم باکت و پاکت را روی وطن جدید خود گذاشتند که متعاقباً پاکت و پاکتیا گردید، و خود نیز به پاکتین مشهور شدند، چنانیکه ازین اسم ها در دویم هزار سال پیشتر پدر مورخین ذکر کرده، نام پاخت و پختون که بعد ها اسم ملی اینها گردید، تحریف کوچک همان اسم پاکت و پاکتیاست، چنانیکه بیلو گوید :- « اسامی پختون و پختو موافق همان اسم پختوز مند کوره هیرو دوت است، پس میتوان فهمید اسم پختانه در همان عهد قدیم مرادف نام پاکتیا و پکتانه بوده، و پختوی در جای کلمه پکتوی یم و پکتوی استعمال میشده است. اصطلاح پختون يك لغت ملی افغانی است که تبدیل آن به کلمه پشتون و پشتو در حصص غربی جنوبی پاختای قدیم ( ولایت زابل ) محض از يك تبدلات طبیعی در اثر وضعیات جغرافیائی بعمل رسیده، و امروز پختانه و پشتانه ( از واحد پختون و پشتون )

مستعمل و نام ملی افغان ها است ، بیلو و بار تولد و سایر محققین عیناً این عقیده را تأیید میکنند .

بطوریکه هر دوت مینویسد طوائف اساسی پختناهای قریم درانهد چهار شعبه بود : - گنداری ، آپارتیسا ، ستاکی دا ، د ادیکا . شعبه گنداری از همان عهد قدیم بوادیهای گندهاریا ( ولایات پشاور ، کابل ) ساکن شده بود ، در اسفار دارا یوش ( پنجمین قرن قبل المیلاد ) ازینها با اندک تحریفی بنام دنداری ، در کابل و نواحی آن در تاریخها ذکر شده ، اسم گندهار را نیز ماخوذ از نام طایفه گنداری است ، پس آنها دعب ریادی از طایفه گنداری منشعب گردیده و اساسی اغلبی تحریف کلمه گنداری بوده ، که از آن جمله است طایفه گنداپور افغان که تا هنوز در حصص جنوبی ولایت گندهار یا ( پشاور ) مسکن گزینند . بیلو میگوید : - گنداری ها در اوایل اراضی مابین دریای کابل و دریای سند را از نقطه تلاقی دریای کنر بدریای کابل الی چاکان سرای و سلسله کوه دوما - اشغال نمودند ، این رقبه شامل علاقهای ذیل است : - گوشنا ، باجور ، بشیر ، چپه مهیان ، مندر ( یوسف زی ) هشت نگر ، داؤد زای . بعبارت دیگر وطن گنداریها در اوایل شامل وادی پشاور بجهت شمال دریای کابل و کوههای که در آن جبهه بچهار دور کشیده شده ، بود ، و این ملک محدود با نقطه زینی است که بین گوشه تلاقی دریا های کابل و سوات افتاده ، شمالاً بکوه نور و غرباً بدریای کنر تحدید میشود . و ماراجع باین مطالب در قسمت گندها یا سخن خواهیم گفت .

شعبه آپارتیسا یعنی افریدیها ( دیده شود پرو دوتس نالیف لارنس و انسکاویدی اسلامی بریتانیا ) بقول بیلو در اوایل ساکن سرزمینی شدند که شامل است بر همه سلسله کوه سفید و علاقهای شمالی و جنوبی اوالی دریاهای کرم و کابل

وسعت اینحصه شرقاً ضرباً از نپه پیوار یا منابع دریای کرم تا دریای سنده است و نقاط تلاقی آن بدریاهای کابل و کرم جانب شرق میباشد . اما شعبه ستاکی دا یعنی سنگ و شتگک یاختک ( رجوع شود به خبر و دوت تالیف لارنس و کتاب بیلو ) در اوایل بملاقه سکنا کزیدند که شامل سلسله کوههای سلیمان و شاخهای کلان غربی آن ( موسوم به شنوال ) و ملک میدانی تا دریای سند بود ، که جنوباً الی دیره اسمعیل خان موجوده وسعت داشت ، و سرحد جنوبی آن در سلسله جبال سلیمان بمقام برمل خاتمه می یافت ( و متوازی سرحد کاکر امتداد داشت ) .

راجع بشعبه دادیکاهر و دوت میگوید : دادیکا در نهایت حصه شرقی سلطنت دارا ولایتی تشکیل کرده بودند ، و بیلو میگوید تاجیک های امروزه بقایای همان دادیکای قدیم میباشد .

تاریخهای ماورالنهر میشود تاجیک ها ( دادیک ها ) در قرون قدیم از پامیرات افغانستان در آنجا مهاجرت کرده اند ، در قرون وسطی طایفه یوسف زائی افغان در علاقهای سوات ، باجور ، بونیر به بقایای طایفه دادیکا موسوم به دیگان ها فشار آورده و بکلی آنصفحات را اشغال کردند ، موجودیت قسم اعظم تاجیک های امروزه در چترال و بدخشان است که از همان عهد قدیم یادگار مانده اند ، بکلی تأیید اقوال هر و دوت و بیلو و غیره مورخین را مینماید ، و معلوم میشود مسکن تاریخی شعبه دادیکای قدیم پختانه همان صفحات شرق و شمال افغانستان بوده ، و از آنجا بمرور زمان در سایر صفحات داخله و خارجه افغانستان مهاجرت اختیار کرده اند که تا امروز در افغانستان و ماورالنهر و فارس بنام های تاجیک و دیگان و دهوار یاد میشوند . بیلو طایفه داری را که در بین طایفه کاکرها آباد بوده و بطرف سرحد جنوبی ملک ستاکی دای قدیم جاگیرند ، نیز نماینده

شعبه دادیکا میداند ، ( کا کر های حایه در علاقه جیح وراولپندی در سواحل سند و دیگر مقامات هندوستان توطن دارند ؛ وطن کا کرها در سرحد سند تقریباً یکصد میل است ، و شمالاً جنوباً از علاقه طایفه وزیری ( ویرسی مورخین اسلام ) گرفته تا حدود بلوچها وسعت دارد ، و سلسله جبال ژوپ فاصل حدود آنها را وزیرهاست . )

پیشتر گفته بودیم در زمانه های قبل تاریخ افغانستان در سه ولایت و طوایف اساسی - باختر ، آریانه ؛ پختانه - منقسم بوده ، و سایر طوایف و تشکیلات ملکه ؛ از آنها مشتق گردیده است .

درین میانه قسمت بزرگ مهاجرتهای داخله و خارجه از طرف پختانه ها بعمل رسیده ، و سلسله این مهاجرتها از قرون قدیمه و دور های ما قبل الاسلام تا عصر بعد الاسلام در از من مختلفه کشیده شده است . چنانیکه قسمتی از شعبه دادیکای پختانه در همان عهد قدیم از ولایت پاختیا در شرق شمال و شرق ولایت باختر ریخته و صفحات چترال و بدخشان را اشغال و از انجا قسماً ماورالنهر پراکنده شدند ، و همچنان در وادیهای وسطی افغانستان و صفحات بلوچستان و سیستان منتشر گردیدند . در دوره قبل الاسلام طوایفی از شعبه گنداری پختانه در وادیهای وسطی افغانستان ( هزاره جات حایه ) و سواحل ارغنداب و هلمند رحل اقامت افکندند ، بیلو تا ریخ هجرت موخرالذکر را در اوایل میلاد مسیح می شمارد . هکذا سایر طوایف پختانه بجمالی غور و صفحات سیستان و بلوچستان کشیدند . اما در دوره اسلام مهاجرتهای طوایف پختانه در داخله تکرار شده و آنها در ولایت تخارستان و باختر و آریانه و سیستان و بلوچستان و غیره منتشر گردیدند .

پختانه ها باین مهاجرتهای داخله اکتفا نکرده در جهت شرق نهر سند را عبور



نمودند و در ملتان به تشکیل جمعیت و حکومتی پرداختند ، و متعاقباً حصص مهمه پنجاب را اشغال و از انجا بصفحه هندوستان کشیدند ، اسکول پیدی اسلامی بریتانیا نیز گوید :- پختانه ها قلم‌های زیادی از پراچی و سور در هندوستان گذاشتند قبایل افریدی و ارگزائی ، بنگش و ترین ، در صفحات پنجاب بسیار قوی گردیدند و زیاده از صد هزار در قریه جات متحده هند با هم طبقه غوری جمع شدند ، هکذا طوایف کا کروزمند و ابدالی در پنجاب تراکم نمودند ، اما پختانه‌های که در شمال هندوستان ( هزاران هزار نفر ) ساکن شده اند زبان خود را فراموش کرده اند . به علاوه پختانه‌ها در اواخر بصفحات شمال شرقی و شمال غربی مملکت فارس ریختند و نتیجه شاخه بنگش ها در مازندران به تشکیل جمعیتی پرداختند .

از قدامت نژاد پختانه این مطلب بخاطر میرسد که بسی از طوایف پختون از جبال عظیم افغانستان بسایر ممالک دوردست جهان هجرت کرده ، و در طی قرنهایتمادی از اصلیت خود ها فراموش کرده اند ، و ممکن است روزی دست علم بشر نقاب از رخساره این حقیقت بردارد چنانکه بیلو میگوید :- « برای متجسسین و محققین علم تاریخ در مملکت پختون یک صفحه بی نهایت وسیع راز شناسی و اسرار عجیبه خوابیده و خاموش است » بیلو بعد از آنکه راجع بحفظ اسامی دو نیمه هزار ساله طوایف و مقامات پختانه ( نا حال ) و تطبیق آنها عیناً با اقوال پدر مورخین هیرودوت اظهار شکفت و حیرت زاید الوصف مینماید :- « هیرودوت یک مملکت مختلفه با الکل جدا گانه با هم پاکتیا در ولایت ارمینیا متذکر میشود که با پاکتیا ای افغان اسماً منطبق میگردد ، به علاوه مشکل نیست این اسم را در ممالک اوروپیای جنوبی تجسس نمائیم ، پکتوی ایم ( قدیم ) یعنی پواتیرز ( جدید ) در فرانسه و پگش در جزایر انگلیند عیناً بنام پاکتیا قدیم افغان تطبیق میشود پکتیس و اسکتیمه ملک پختانه پاپکتس و آسکات وطن ما ( انگلستان ) شباهت

بحیر العقولی دارد ، اسم مردمان کبرین که در برطانیه قدیم سکونت داشتند و مردم کبیری از خانواده خان قلات بی کم و زیاد بانام کاماری و کامپرخیل پاختیا که شعبه بزرگی از افریدی هستند مطابقت مینماید ، و هکذا نام مردم لاگرین که در برطانیه قدیم ساکن بودند بانام مردم لوگری از لوه گر پاختیا ( لوهو گرد - کابل ) تطبیق میشود ، و در واقع این مشابهات باین مسافات بعیده بسی حیرت انگیز

متظلمین بتاریخ انساب و طوائف پاختیا در بسیاری از موارد باین مشابهات و مطابقات بر میخوانند ، و میتوانند با اسامی مقامات و طوائف پختونهارا با اسامی سایر طوائف و مقامات داخلی و خارجی افغانستان تطبیق نمایند . مثلاً راجع به کلمه غر ( کوه ) میگویند : - کلمه غرج = غرچ یا غرش يك اصطلاح آریائی است که تا با امروز بنام خلیج در آسیای وسطی باقیانده و در مورد سکنه آریائی ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب استعمال میشود . و بعقیده تو ماشک از کلمه Ger غر = گر ( کوه ) از زبان با کتری قدیم مشتق شده است ، و پختانه ها تا هنوز کوه را غر گویند مثلاً اسپین غر ( کوه سفید ) و طور غر ( کوه سیاه ) و غیره کلمات هنرچ و غرچ و غرش ماخوذ همان کلمه غراست که بعد ها خلیج گردیده و در بعضی حصص غلیج مشهور شده و حالبا بنام غلز و غازی ( غلزائی و غلیجائی ) معروف میباشد . چنانیکه بار تولد در مورد هوتکی های غلیجائی صراحةً مینویسد : ... در اوایل قرن ۱۸ افغانها از سقوط دولتهای صفوی فارس و مغول هند استفاده کرده و بهمان سرعتی که کوهستانیان غور ( افغانان غور ) در قرن ۱۲ ترقی کرده بودند ، در مراحل بلندی قدم گزارند ، در سال ۱۷۰۹ میرویس رئیس خلیج ها ( غلیجائی ها ) قندهار را متصرف شده و حتی بسال ۱۷۲۲ پسرش

محمود ایران را مسخر کرده پادشاه ایران شد ، تارشاه برای آنکه به اهمیت خلیج ها ( غلجائی ها ) شکستی وارد نماید رؤسای قبیله افغانی ابدالی را بریاست عسا کر افغانی تعیین میکرد ، احمد رئیس ابدالی از همان جمله بود که در قندهار دولت مستقل افغانی تأسیس کرد .

اسمای مقامات غوری ( در جنوب غربی قطغن ) غوربند ( در شرق بامیان ) واسامی طوائف گاری = گری ( از شاخه شتک ) و غوری زئی ( شعبه جدرام ) وغوریا خیل وغوریا وغورنی و غورشین ( شعبه شرخبون ) و ضری ( شعبه ختک ) رو بهم رفته مأخوذ و محرف همان کلمه ض - یختو ( کوه ) میباشد .

هكذا کلمه تور بواومعروف ( شمشیر ) که اسم صفت آن بزبان پختانه توریالی ( شمشیری ) است مصدر اشتقاق بسا اسامی طوائف و مقامات داخله و خارجه گردیده از قبیل نامهای طوائف پختانه در داخل : - توری و توری خیل ( از شعبه کرانی ) و ترین و تور ( شعبه ترین و ناصر و مامی خیل ) و دور ( شعبه میانه شرخبون ) و توران ( از غلزائی ) و شاه توری ( شعبه مونسی ) و تتور ( اسمعیل خیل لودی ) و اسم توران ( که در حدود قرن دهم عیسوی بر بلوچستان اطلاق میشد ) و نام توران ( که در موارد طوائف آریائی ماورالنهر بمقابل نام ایران مستعمل بود ) تماماً مشتق و مأخوذ از کلمه تور افغانی « شمشیر و شمشیری » است ، و این مطابقت در مورد توران ماورالنهر ارتباط نزدیکی و لغوی آنها را با پختانه ها ظاهر می نماید .

اسامی طوائف پختانه از قبیل کنداپور « شعبه استوری = ستاره » و کندری « اولاده تور » و کندی خیل « اولاد موسی » و کندو خیل و کیکاری ( شعبه شرخبون ) و کنداخیل ( شعبه توامان ) و کنداو ( شعبه موسوزائی ) مشتق و محرف ام شعبه قدیم کنداری پختانه است . و اسمای طوائف

دادائی و دیگان خیل (شعبه شرجنون) و دهوار و دیگان «شعبه بزرگ تاجیک» در داخل و خارج افغانستان تبدلات کلمه دادیکای قدیم پختانه میباشد. اسمهای سیت، سکائی، ساکارا موکا = سکستانی = سیدستانی در داخله و سکائی ها = سکها در ماورالنهر با اسامی طوائف سربگی و شعبه تور، و سرکانی «شعبه الکزی» و شکرزائی «اولاده بریج» و سکتوی «از شعبه اور مر» و ساک «شعبه ماهی خیل»، و سلیق خیل «شعبه نغرا» و سلیق «شعبه غرون» و سرک و سرکی رائی «شعبه لودی» و سوران (شعبه از غر غشت) و سکاک (شعبه ما مدی زی) و شتک «شعبه کردائی» و سوران خیل «خروئی» و -ور «لودی» و اسم آکس «نم-رآمون رویم-رفته تحریفات و مشتقات همیدگرند.

اسم های گرجی و گرجستان «قفقاز» با اسم گرجی زای «اولاده برك زی» پختانه، و نام بابل قدیم با کابل و زابل با احتیاء و نهر جهلم «در پنجاب» با طایفه جیلم پختانه «شعبه شتک» مناسبات قریبه دارند، مثلیکه نامهای زابل و قندهار، و کابل با نامهای طوائف راوی خیل «شعبه خرت» و کابل خیل «شعبه سلیمان زی» و کابل زی «شعبه پنی» و کابل خیل «شعبه تورمان» و نام طایفه بلخ خیل «شاخه نیازی» با بلخ قدیم، و علاقه ایبک «در جنوب ولایت بلخ» با نام طایفه ایبک پشتون «شعبه سروانی» و نامهای قلعه خیسا «در شرق هرات» و علاقه های لوگر «در مرغاب و جنوب کابل» با نام دره خیسا «در جنوب داور در قریب بنون» و طایفه لوگر خیل «شعبه تورمان» و اسامی طایفه پختی «در بلوچستان» و مقام کهکران «در غرب شهر قندهار» با اسمهای طایفه پختی «شعبه پنی» و طایفه کهکور «شعبه سروانی» و شعبه کاکروکران، موافقت و مناسبت نزدیکی را داراست.

در سلور بیشتر راجع به وجه تسمیه پختون و پختانه شمه نوشتیم ، مهذا با اسبق فهمید سرور زمان و اصطلاحات طوایف داخلی افغانستان و اجانب ، اسامی متعددی در مورد پختانه ها مستعمل و مصطلح ساخت ، چنانیکه هندو ها سرزمین پختانه را ( روه ) نامیدند ، و روه در لغت ایشان مفهوم کوه را ظاهر مینمود ، پس پختانه ها به روهیله موسوم شدند ، اجانب هم بعضاً پختانه ها را مطابق اصطلاح هندو ها روهیله گفتند ، در مطالعات تاریخی هندوستان باین اسم بسیار بر میخوریم انسکلوپیدی اسلامی بر تیانیا نیز گوید :- مهاجرین افغان که از افغانستان در هند رفتند و قسماً در وادی گنج ساکن گردیدند ، به روهیله موسوم شده و این اسم را به ایالت خود شان ( روهل خند ) دادند ، با این ترتیب اسم روهیله عمومیت نیافته و در مفهوم خاص باقی ماند ، اما اسم پتهان که از قرن شانزده عیسوی بین محررین ظاهر ، و در مورد پختانه ها مستعمل گردیده ، قبلاً اسم قبیله وی یکی از قبایل پختانه ها بوده ، و مشتق از اسم پتان و پنی که از شعبه های بزرگ پختانه است ، میباشد . در هندوستان کلمه پتهان نسبتاً عمومیت پیدا کرد ، زیرا تحریف هندی کلمه پختانه و پشتهان نیز پتهان گردید .

اسم افغان با آنکه خیلی در قدیم استعمال شده ، مهذا گاهی در مورد نژاد و یا عموم طوایف پختانه اطلاق نگردیده است ، نام افغان مثل اسامی سوری ، غوری ، لودی ، خلجی و غیره در اوایل تنها نام قبیله وی بوده و بعد ها اسم ادبی گردیده است ، چنانیکه در آغاز فتوحات عرب در ضمن اسامی طوایف افغانستان در غور از قبیل سوری و غوری گاهی از قبایلی بنام بنی افغان نیز در تاریخهای مسلمین ذکر شده ، و از آنجمله بود قیس افغان که در حجاز رفته مسلمان و موسوم به عبدالرشید گردید و در دعوت خود بغور مجاهدات زیادی در راه نشر اسلام نمود ، از آن بعد غالباً اهالی خود را بنامیل او منسوب نموده

و شجره‌های حیرت آور انساب جعل می‌داشتند که تا هنوز باقیست . از قرن پنجم هجری باینطرف رفته رفته کلمه افغان معروفتر و مفهوم خارجی آن وسیعتر شده و بنوعیکه در قرن شش هجری بعضاً اسم افغان در مورد همان طوایف پختانه تذکار یافته که در کوه‌های سلیمان سکونت داشتند ، والبرونی نخستین بار از قبایل چندی بنام افغان در قرب وادی سند سخن رانده ، انسکلوپیدی اسلامی بریتانیا مینویسد ریورتی ساکنین جنوب کرم و شرق غزنی را افغان نامیده است . فردوسی در قرن ۱۱ از طایفه افغان اسم برده و ابن بطوطه در قرن ۱۴ از اسم افغان در کابل ذکر میکند . باکل حال هنوز کلمه افغان اسم ملی و عمومی پختانه در افغانستان نگردیده بود ، منتها در صفحات تاریخ براسمهای طوایف مشهوره پختانه اسم افغان اضافه شد ، چنانیکه در سال ۵۳۱ هـ هنگام عسکر کشی سلطان مسعود غزنوی در ولایت پاختای شورش طلب قطعاً از اسم قبیله افغان حق ابدالی سخن می‌گویند . و در سال ۵۱۲ هـ مینویسند از سالان شاه عسکری مرکب از خلیج ( غلزائی ) و افغان تشکیل نمود ، و الفی گوید هرام شاه اردونی از افغانها و غلیج‌ها مرئب نمود . و فرشته مینویسد غاث الدین غوری قشونی از افغان بساخت و یکی از مامورین هندی او عده از راجپوتها و افغانهای سوار کارتشکیل کرد در سال ۶۵۸ هـ هنگام سلطنت نصیرالدین محمد در دهلی لوی خان - هزار افغان از قبیله کوهی بیوات راجپوتانا استخدام نمود ، بعد ازین آهسته آهسته اسم افغان در ردیف طوایف بزرگ پختانه داخل شد ، و بعد از کمی در هندوستان کلمه افغان نه اینکه اسم ادبی گردید بلکه مهاجرین جدیدالورود طوایف پختانه از مرقبیله و عشیره که بودند بلا استثنا افغان نامیده شدند ، فقط طوایف بزرگ پختانه که پیشتر با اسمهای قایل و قبایلی خویش مشهور و در هندوستان بودند ازین تسمیه نوکناره ماندند ، عامداً غالب مورخین اجنبی و دور دست ادر معروف است آن

طوائف بزرگ اشتباه دست داد و غالباً آنها را در تحت عنوان کلمه افغان که اسم جدید الولاده پختانه ها بود جمع نمودند ، تنها محدودی از مورخین و محققین اروپا و آسیا با تحقیقت رسیده و پرده اشتباه را کنار نمودند از قبیل مستر هلن و مستر براون و مستر ولیم بیل و مستر مار سدن و غیره و هکذا صاحبان تاریخ سیر المتأخرین و حیات افغان و خورشید جهان و اتالهم . برون مورخ تاریخ ایران سلسله سلاطین غور را از افغانهای فیروزه کوه حساب میکنند و ملسن قطب الدین اولین فاتح دهلی را ~~یک~~کنفر افغان نامدار میشتا سد ، و مستر مار سدن مفتش مدارس مدراس در تاریخ کلاسیکی هند انگلیزی **History of India - By - E. Morsden** B. A سلسله سلاطین غلامان ( جانشینان قطب الدین - التیشیه ، بلنیه ) و سادات ( خضر خانیه ) و خلجیه ( غاجی ) و تغلق شاهیه را در هندوستان واضحاً از جمله سلسله های افغان می شمارد . تاس ولیم بیل ( صاحب مفتاح ) با شمردن نسب نامه پادشاهان تغلق اتساب آنها را به افغانهای غور ثابت مینماید . و الحاصل بعد از قرن شانزده مسیحی اسم افغان بطائفه ابدالی اطلاق شده و در آواخر مخصوص درانی ها گردید ، پس از آنکه درانی ها به تشکیل سلطنت جسمینی در افغانستان پرداختند کلمه افغان اسم ملی عموم پختانه ها و اهالی افغانستان گردیده و نام مملکت نیز افغانستان شد . وجه تسمیه افغان و ماهیت این کلمه نزد محققین هنوز مجهول است ، اما بیلو فکر دارد از زبان آریائی گرفته شده که اغوان بوده و اکثر اوغان تلفظ می شد و حالیا افغان گفته می شود .

بهر حال بعد از آنکه شاخه پاکت ها ( پختانه ها ) وارد سرزمین پاکتیا ( پاکتیا ) شده و تشکیل جمعیتی نمودند ، دیانت آنها عبارت از عناصر پرستی و بت پرستی قدیم گردید . وقتا که باخترا ( ۷ قرن ق . م ) مذهب جدید زرتشتی

را ایجاد نمود ، پاختیا از زابل تا گندهار را وازسند تا کابل تحت اداره قومی واقع بود . سلطه سیاسی هخامنشیان فارس ( بعد از قرن ۷ ق . م ) بر نفوذ مذهب زرتشتی در پاختیای جنوبی ( زابل ) تا حدود سند پیفزود ، و پاکتیای شمالی ( از کابل تا پشاور ) در زیر سلطه هخامنشیان واقع گردید ، مهسندا پاختیای مرکزی در سایه جبال شامخه و دره های هولناک خویش از هر گره تجاوز و تسلطی مصئون ماند ، و در کتیبه های مستملکین نامی از او برده میشود .

یونانیان ( در قرن ۲ ق . م ) از خراسان بهرات و سیستان و از آنجا به هر خواتین ( از خاج ) یعنی پاختیای جنوبی کشیدند ، سکندر از قندهار بلخ و از آنجا تا سیحون رفت و دوباره از راه بلخ هندو کش را عبور و معبر خیبر را در پاختیای شمالی گذر کرد ، اما حمله های شدید پاختیا سکندر را موقع نداد به پاختیای مرکزی چشم حرصی باز کند لذا بسرعت ایندس را عبور نمود . یونانیان پاخترا از قرن ۳ تا اول قبل المیلاد چراغ با فروغی از مدنیت پاختری در افغانستان افروختند و پاختیای جنوبی بسکی از مراکز این مدنیت بشمار رفت ، هکذا پاختیای شمالی داخل تمدن مشمعی گردید ، وهم درین عهد بود که سیمرخ بودا فضای مملکت را زیر پر گرفت و مخصوصاً پاختیای شمالی منبع اولین مدنیت جدید ( بودا و بودا ) قرار گرفت ، مهسندا اندازه و تقدیر نفوذ این مدنیت ها در سرزمین دشوار گزار پاختیای مرکزی محتاج تحقیقات عمیق عالمی است . در همان اوایل دوره یونانیان بلخ هندوها بر پاختیای جنوبی و شمالی موقته تسلطی بهم رساندند ، مگر در پاختیای مرکزی این تسلط را وقت و مقداری نبود . می توان گفت از قرن اول تا قرن های سه و چهار مسیحی ( مدت سلطنت سلسله کوشانیان افغانستان ) و از قرن چهار بعد ( ۴۳۰ مسیحی ) تا قرن شش ( ۵۶۲ مسیحی ) ( دوره سلطنت هیاطله های افغانستان ) پاختیای مرکزی



با آنکه داخل حدود دولتهای افغانستان بوده ، استقلال داخلی خودش را از دست نداده است . تنها مرور دهور زبان قدیم آریایی افغانستان را از بین برده و زبان مستقلی « پشتو » را جانشین آن گردانید .

اما ظهور اسلام سر نوشت باختیارا تغییر داد و نخست اسلامیت در همان قرن اول هجری در پاختیای جنوبی از قندهار تا سند انتشار یافت ، پاختیای مرکزی چند قرن دیگر هنوز در مقابل دیانت جدید مقاومت بخریچ داد ، بنوعیکه قشون خلفا از سند نگذشت و عساکر سلاطین طاهری هرات و سفاری سیستان و سامانیان بلخ فتح قلاع سنگین و دره های مهیب پاختیای مرکزی موفق نگشت . فقط هندوها در سابه دیانت مانوس بودا بار دیگر پاختیای شمالی را عبور و شهر کابل را استیلا نمود ، اما ظهور دولت غزنی این اقتدار را درهم شکست .

در قرن چهارم هجری هنگامیکه البتگین در غزنی اریکه پیرای سلطنت بود ، در منتهای پاختیای جنوبی ( سند ) شیخ حمید لودی اعلان استقلال نمود و جیدال شهریار پنجاب مجبور باعتراف استقلال او در سند و ملتان گردید ( تا گفته نماید ولایت سند در ادوار هخامنشیان و یونانیان و کوشانیان و هیاطله ها یکی از مراکز مدنیت باختری و بودائی در پاختیای جنوبی بحساب میرفت ، در اواخر قرن اول هجری عمادالدین محمد قاسم داماد حجاج ثقفی آنجا را بتکشد ، بعد از چندی سلسله رؤسای محلی که از قدیم دارای اقتداری بودند دوباره بر سند مسلط گردید ، عاقبت شیخ حمید لودی فرمانروای سند و ملتان قرار گرفت و سران او ملحد شدند ، تا آنکه غزنویه باستیصال شان پرداخت ، بس از سقوط دولت غور در افغانستان و فوت ناصرالدین قباچه غوری والی سند ، امرای محلی مجدداً بر سر اقتدار آمدند و مشهورترین آنها سلسله شاهان جامیه سند است ( منسوب به طایفه جام پختانه شعبه نیازی بن لودی ) که ۱۵ تن در انجا

حکمرانی نمودند ، حکمداران ارغونیه قندهار این سلسله را متعرض نمود و آخراً  
 بتصرف شاهان مغول هندوستان رفت ، در قرن ۱۸ احمدشاه بابای بزرگک سند را  
 بافغانستان الحاق کرد . پختانهای سند در سرور زمان پانچپوتهای هند آمیختند  
 و در حصص شمالی خود بابلوچها مخلوط شدند ، و زبان سنڌی جدیدی سر و ج  
 گردید . ابدالی ها نیز از دریا بلتان یعنی مرکز تمدن بودا عبور و اشغال نمودند .  
 اسلامیت که آهسته آهسته تمام ولایت پاختیای جنوبی را از سنڌ تا غزنی  
 استیلا کرده و حتی در حدود غربی پاختیای مرکزی نیز قدم نهاده بود ،  
 و چنانیکه در قرن ۳ هجری شهر گردیز مرکز حکومت یک سلسله از امرای  
 محلی و مسلم پاختیای مرکزی قرار گرفت و از انجمله است امیر ابو منصور افغان  
 بن محمد بن خاقان که پادشاه مشهور صفار به قلوب بن لیث ازو خراجی ستاند ،  
 و گردیزی در زین الاخبار ذکر می ازین مطلب مینماید . در دوره غزنویه  
 و قرن ۴ ه ، این دیانت جدید بسرعت در وادیهای پاختیای مرکزی انتشار  
 یافت و حتی قسمتهای جنوبی پاختیای شمالی را از بشاور تا کابل نیز اشغال کرد  
 پختانهای مرکزی برای قبول و نشر دین و تمدن اسلامی استمدادات حسرت  
 آوری از خود بروز دادند و کمی زفته بود اردوهای مجاهد افغانستان را در  
 فتوحات هندوستان ژنرالهای شجاع پختانهای مرکزی سوق نمود که از انجمله  
 است ملک خالو ، ملک عامو ، ملک داؤد ، ملک یحیی ، ملک محمود ، ملک  
 عارف ، ملک غازی ، ملک شاهو ، ملک احمد و غیرها صاحب تاریخ  
 خورشید جهان از کارنامههای این قوماندانهای دوره محمود غزنوی سخن میراند  
 و سر داران پختانهای مرکزی در دوره غوریه دروازه دهلی را کشادند . معینا  
 دیانت اسلام را در بعض حصص شمالی کند هار یا ( پاختیای شمالی ) و بعض دره های  
 دشوار گزار پاختیا تا اسفار نیور کور کان پیشرفت قابلی میسر نبود .

در هجوم خوارزمشاه و متعاقباً مغول ها که بنیاد سلطنت واحده ملیه افغانستان برای تقریباً شش صد سال از پادرامده و قسماً در مملکت ملوک الطوائفی قائم شد ولایت پاختیای مرکزی نیز در سایه شمشیر خویش آزادانه و مطلق العنان در تحت ریاست محلی زندگی بسر برد ، پاختیای مرکزی در هجوم مغولهای وحشی مدافعات دلیرانه و بیباکانه از خود بروز داد ، و عساکر چنگیز خان متحمل صدماتی شد که هفده قرن پیشتر اردوی سکندر یونانی تحمل آن ضربات نموده بود ، تیمور گورکانی ازین نهب و تاراج پاختیا مأمون نماند ، و بار مرزای مشهور مجبور شد در قرن ۱۶ عیسوی برای حفظ اوضاع خویش استعدای مصاهرت باریس محلی یوسف زی ها در پاختیای شمالی نماید . در تمام مدت استیلای مغول در افغانستان پختانه ها در سواد اعظم هندوستان زرخیز ، مشغول سلطنت و بسط مدینت افغانی بوده ، توجه باصل مملکت نداشتند و این علت العالی بود برای بقای چندین قرنه مغولها در سرزمین افغانستان تفصیل این سلطنت ها و مدینت افغانی در هندوستان محتاج مقاله مخصوصی است و ما حواله باینده مینمایم ، و مینداید بطور اختصار بایستی فهمید از سقوط دولت غوریه افغانستان یعنی هجوم خوارزمشاه « قرن ۷ » تا خروج مغول در هندوستان « قرن ۱۱ » در مدت « تجاوز از چهار صد سال سی سلسله از پختانه ها به تعداد ۲۱۶ نفر از سال ۶۰۲ هـ تا ۱۰۳ هـ در ممالک دهلی و دکن ، مالوه و گجرات ، اوریسه و بنگال ، جانپور و کشمیر سلطنت و حکمرانی نموده اند ، و آن سلسله ها بیکه بطور نوابی ریاست های مستقله از قبیل بهوپال ، رامپور ، بالاسنور و غیره تشکیل و حکمرانی کرده اند و یا مانند خاندانهای محمد علیخان روهیله و نواب نجیب الدوله یوسفزی و امثالهما در اواخر حکمدار وده اند ، داخل ان حساب نیست . درین میانه سلسله ها و پادشاهانی از پختانه ها در هندوستان گذشتند که از جنبه تمدن و سیاست از نوابغ آسیای شامی آید ، سیر در

تاریخ این حکمداران لایق از دلچسپ ترین وقایع و افتخارات تاریخی افغانستان است . در طی دوره مغول در افغانستان ، حکومت‌های هندوستان مجبور بودند مثل دوره ظهور اسلام ناشکیل دولت غزنوی همیشه جلوگیری حمله های تورکنازان و مهاجمین هند را از پاختیای مرکزی خواش نمایند ، و پاختیا دائما ازین رقبت ها حسن استفاده مینموده . در اختتام دوره تیموریه در هرات از یک طرف فارسی ها تا صفحات پختیای جنوبی رسیدند ولی صرصر اینحوادث در قلاع سنگین پاختیای مرکزی مانع از ظهور دولت هوتکیه در پاختیای جنوبی سبب شد پاختیای مرکزی با امداد آکر بغرض تسخیر مملکت فارس به پردازد ، نادشاه ترکان نیز خیر را در پاختیای شمالی با مشکلات زیادی عبور نمود . در ظهور دولت ابدالیه در پاختیای جنوبی که مملکت بتوحید اداره مجدداً موفق آمد ، پاختانه های مرکزی دور کاب قهرمان قرن عبده احمد شاه قزاق هند ، نهرهای هند را عبور و قصور سلاطین مغول را اشغال نمودند . در تمام این اعصار در پاختیای مرکزی زبان ملی همان زبان مستعمل بشو بوده و تنها نفوذ اسلام و رسمیت زبان فارسی کوهستانی در دربارهای افغانستان و مراودات با هند لغات عرب و فارسی و هندی را در آن ادخال نمود . سادات ولایت پاختیا عبارت از گمرکاتی بود که در دوره فترت افغانستان از کاروانهای تجارتی گرفته ، و طرق موافقه تجار تورکستان ، چین ، فارس را با تجارت هندوستان آزاد می گذاشتند . تجارت خود پختانه ها با هندوستان عبارت از اصدار اتمه خام افغانستان و ایراد منسوجات هندی بود . اما مصلحت در صادرات و اخلاق ، رسوم و جرگه ها ، جنگ و صلح ، شعر و موسیقی این پلک ترین عناصر آریانه ای افغانستان محتاج مجلدی مستقل است . علی العجلاله راجع به تاریخ سیاهی آنها با ایستی فهمید : - ولایت قدیم و قوم پاختیا بعد از قرن سده در اروپایی دولت بریتانیا با طور عجیب و حیرت آوری پارچه پارچه و متلاشا گردید ، و هر که

تاریخ باختیا تا آنکه نظیر اینچنین فتوری بیاد نداشت ، در اواخر قرن هجده هنگامیکه ناپلیون کبیر و زار روس در صدد حمله بهند افتاده بود ، زمانشاه مشهور افغان اردوهای منتظم خودش را بغرض تسخیر هندوستان در کابل معاینه مینمود ، سفرای بریتانیا در طهران موفق شدند قجرها را بمداخله در امور داخلی افغانستان وادار نمایند ، در یار قجر شهزاده محمود را و سینه اغتشاش افغانستان قرار داده و بادعای تاج و تخت چندین یار او را باعساکر زیاد در داخل افغانستان سوق نمود ، و در هر مرتبه زمانشاه برای تأمین داخله و جلوگیری از سیاست فارس مجبور میشد حمله را گزاشته از حدود هند بافغانستان عودت نماید ، بالاخره در یکی ازین محاربات داخلی زمانشاه گرفتار و مکفوف البصر گردید ، کور شدن زمان شاه و روشن شدن خانه جنگی ها در افغانستان برای نیمقرن توام واقع شد . در نتیجه این انقلابات خونین داخله نه اینکه افغانستان از هند منصرف گردید بلکه بلافاصله حدود اصلی افغانستان از هم پاشید ، و در مرتبه نخست رنجیت نام واحدالین عامل زمانشاه در لاهور اعلان استقلال نمود ، و متعاقباً بره های سند علم خود مختاری برافراشتند . هکتاد در غرب شمال آقا محمدخان قجر خراسان را استیلا نمود ، دولت بریتانیا در اوایل قرن ۱۹ توسط لورد متو حاکم هند با ایجاد روابط مستقیم با دولت افغانستان پرداخت ، و قدم اول مناسبات دولتی بوسیله مستر انستین باشه شجاع ( معاهده پشاور ۱۷ جون ۱۸۰۹ ) برداشته شد ، این معاهده تا اندازه تشویش حکومت انگلیز را از حمله الگزاندر و ناپلیون و افغانستان بهند رفع نمود . در سالهای ۴۳ - ۱۲۴۴ قمری ( دوره فتور افغانستان و حکمرانی برادران وزیرفتح خان ) نلیکه میرهای سند قبلاً از فوت سردارن رشید افغان ( عظیم خان و شیردل خان ) استفاده کرده و دارای استقلال شده بودند رنجیت اعمی نیز عسکر

نسخه ( ۶۲ ) سال اول - مجله نابل شماره ( ۹ )

به تسخیر بقیه پنجاب کشید و اتک را تا کشمیر از افغانستان مجزا نمود ، درین میان کارنامه های ملی قاید مشهور افغان سید احمد خان از طرفی بمقابل تجاوزات رنجیت سنگه و از طرفی بمقابل سرداران فتح خانی از خاطره های فرا هوش ناشدنی تاریخ است ، متأسفانه این قائد شجاع در سال ۱۲۴۹ قمری بیسی از محارب باسکه ها شهید شد و رنجیت سنگه در همان سال مضافات پشاور و در سال آینده خود پشاور را ضبط و اشغال نمود .

در هیله آخرین شه شجاع ، یعنی مقدمات حرب اولین افغانستان و بریتانیا ، مطابق معاهده لاهور ( ۲۹ جون ۱۸۳۹ منعقد بین شه شجاع و رنجیت سنگه و انگلیزها ) تمام ولایات مذکور و صفحات عمده پاختیای مرکزی از افغانستان مجزا شده و در متن معاهده تجزیه ولایات بقرار ذیل مذکور گردید : - ( کشمیر با تمام مضافات آن ، قسمت های شرقی و غربی ، جنوبی و شمالی اتک ، چیچه ، هزاره ، کهنیل ، آنت با توابع او ، پشاور ، یوسف زی ، ختاک ، هشت نگر ، مچنی ، کوهات ، هنگو ، تاجد خیبر ، بنو ، وزیر ، تانک ، کرانک ، کاله باغ ، خوشحال سکه ، دیره اسمعیل خان ، دیره ناریمان ، کوت مهن ، عمس رکوت ، سهننگر ، اروات مند ، اجل ، حاجی پور ، هر سه کیچی ملک میسنگره ، ولایت ملتان ، سند و شکار پور ) بهرحال این علاقهای که شمردیم بعد از کمی مطابق معاهده ۱۸۴۶ ( منعقد بین انگلیز و بهاراج دلیپ سنگه در لاهور ) بهضاً زیر امتیازات حکومت انگلیس رفته و در سال ۱۸۴۹ باقطع ضمیمه حکومت هند برتانوی گردید . ولایات سند در سال ۱۸۴۳ بتصرف انگلیس رفت . درین ضمن افغانستان بمحدی در داخله گرفتار بود که استقلال سیاسی او در معرض خطر واقع شد و معاهدات جرود و پشاور در سالهای ۱۸۵۵ ، ۱۸۵۷ عیسوی ( منعقد بین انگلیز و امیر

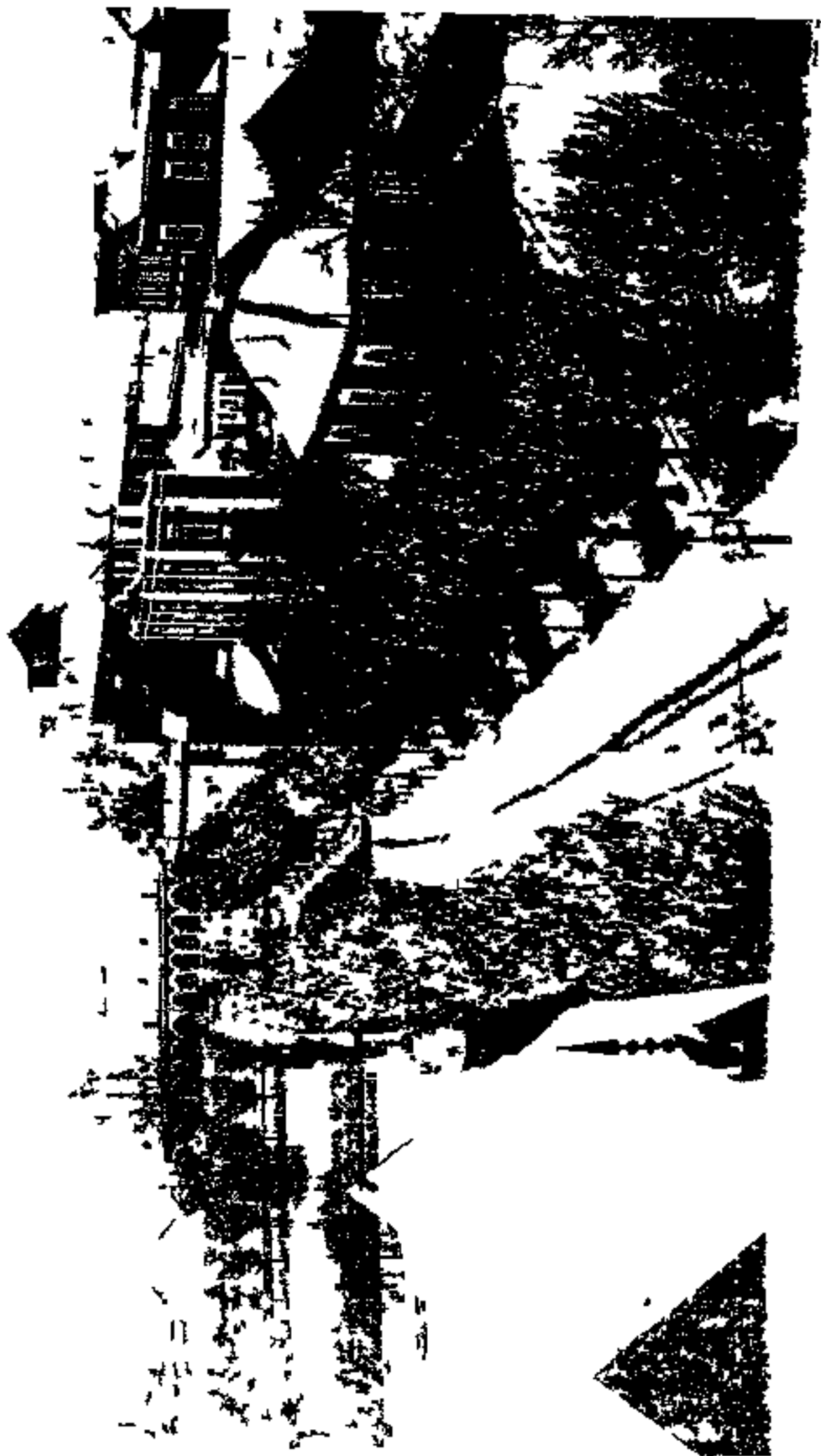
دوست محمدخان) باین مخاطرات تأیید نمود. بعد از آنکه اعلیحضرت شیرعلی خان مفاد این عهد نامه بجات را برهم زده و حرب دویمین افغان و انگریز بوقوع رسید، مطابق معاهده ۱۸۷۹ صفحات کرم تا ابتدای اراضی و جبال طوائف جامی، و دره خیبر تا کنار شرقی لنڈی کوتل، از ولایت پاختیا بجز اوضمیمه حکومت هند انگلیسی گردید، چنانیکه شالکوت و فوشنج تا جبل گوژک از پاختیای جنوبی جدا و منتشرع شده بود. در دوره اعلیحضرت عبدالرحمن خان حدبخشی افغان و انگلیز آفاز کرده و بالنتیجه حدبخشی مشهور به (خط دیورند) حدود از دست رفته را داخل حدود سیاسی برطانوی معرفی نمود، و مطابق معاهده دیورند (۱۲ نوامبر ۱۸۹۳) جن (محل چهارونی عسکری انگلیز) در پاختیای جنوبی، و صفحات سوات و باجور در پاختیای شمالی، و علاقه های چترال و باشکل در بلورستان، و مالک و زیری و داور و چاکی در پاختیای مرکزی از خاک پاك افغانستان جدا و ضمیمه حدود هند برتانوی گردید. مع هذا قسماً مناطق از دست رفته پاختیای مرکزی را نمیتوان محکوم اقتدار هیچ حکومتی تصور نمود، این منطقه که قلم پاختیارا تشکیل میکنند بهترین نخل سجایا و سویه معنویه پختانه ها شمرده میشوند و تا امروز بنام سرحدات آزاد حریت دو نیم هزار ساله ملیه خود شمارا محافظه کرده توانسته اند، قسمت عمده این منطقه عبارت از حصی است که بین انمار گومل و کابل واقع است، اینحصه در شمال خود دارای طوائف بزرگت افریدی و ارگزی و در جنوب خویش مالک شاخه های قوتمند وزیر و مسعود است که فاصل شمال و جنوب وادی کرم شمرده میشود. انگلیس ها بعد از اشغال پنجاب حریت این منطقه را اخلال نه نموده و بایستی بنام «سرحد مسدود» اختیار نمودند، محاربه اولین انگلیزها با مسعودیها در سال ۱۸۶۰ واقع شد ژنرالهای انگلیز تا کاسیکورم و وزیرستان

پیشرفته و ماکین - مسعود را تحزیب کردند مگر در اثر مدافعات شدید اهالی  
مجبور بودند در بنوشند . و ابرت سندیمان در ۱۸۶۶ پاپسی سرحد مسعود را  
خیر باد گفت و در ۱۸۹۵ انگلیز در وانا و توجی قشله عسکری قیم نمودند ، در  
۱۸۹۸ کرزن مشهور عساکر منتظم را از سرحدات رجعت داده و جایشان به  
ملیشیا سرد ، در ۱۸۹۱ حکومت سرحد شمال غربی از بحاب جدا و مستقل  
تشکیل گردید ، بعد از حرب سیومین امان و نکلیز ( چون طایفه شجاع مسعود  
بسی درین حرب انگلیز ها را مشار داده بودند ) عساکر انگلیز با ناهات سگی  
مک مسعودی ها را اشغال نمود ، و در سال ۱۹۲۰ حکومت بکیر شمال دایمی  
انحرا شروع نمود ، و از طرفی قوای انگلیزی بشردن وزیرهای و ما و توجی  
پرداخت ، بالاخره کنترل و زیرستان بواسطه سیستم سرك - اری انگلیز ها کابل  
شد و در نتیجه چند صد میل سرك بکلیسی در داخل و زیرستان و سرحدات  
دیوه جات تمدید شده و چندین هزار عسکر باقامت دایمی آنها را مامور و مقرر  
گردید .

و الحاصل و لایت باحتیای یکی از مراکز عظیمه مملکت افغانستان بوده  
و در میدان حوادث سود جهان و تسارع حیات انسانی حکم نا و ن آهین  
وطن را داراست ، کارنامه های درخشان چندین وره باحیا و اسبی در حال  
تاریخی و حربی او از بهترین و مآخر تاریخ مملکت بشمار میرود ، متأسفانه  
صیق صفحات مجله ما اجازت طول کلام و تفصل بیان نتوان داد .



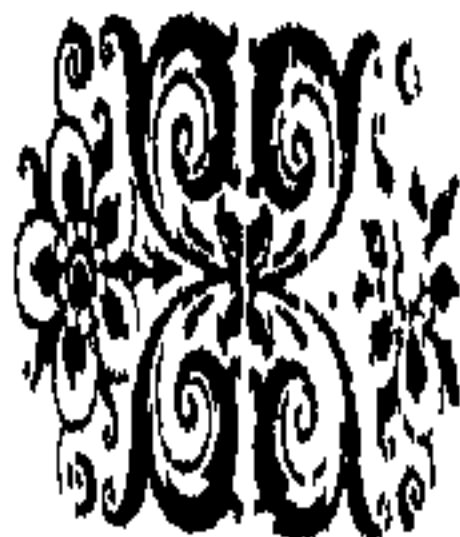






## باد اوری

در سال دوم محال گالی متبادل باشند قبل از اتمام سال اول بایستی  
به شکر و ... در سال اول ... را بدین اجزای ارسال فرمایند و الا شکر  
از ... در آن شکر رسد .  
بیتة المحسن ادنی

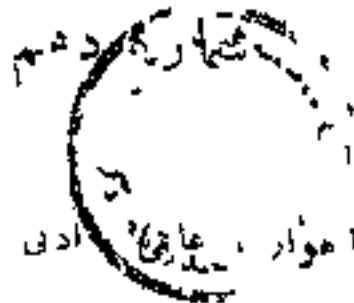


## یاد اوری و پیشنهاد

انجمن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات مخصوصه زبان افغانی و درسی  
کوهستانی وطن را در نظر دارد .

هموطنانیکه بمقصد خدمت بزبان و ادبیات ملی انجمن ادبی را درین راه کمک  
نموده وقتاً فوقتاً یکمقدار لغات و اصطلاحات وطنی را اعم از افغانی و فارسی  
که مطابق بقواعد اصلیه زبان متعارفی ملی بوده و بین نویسندگان فعلی معمول  
و متعارفی نباشد ترتیب داده و باین انجمن اهدا فرمایند متشکراً بر رسم یادگار  
بر علاوه اظهار قدرشناسی یکدوره مجله کابل را بیکان بآنها تقدیم خواهد شد .





مجله ادبی ، ماهواره ، علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی  
 آذربایجان

محل اداره ، - حادیه از آذربایجان ، انجمن ادبی  
 در تحت نظر انجمن ادبی طبع و اشتر می نمود .  
 مجرایان با انجمن است .

عنوان تلگرافی : - کامل ، انجمن

استرالک سالانه

۱۲ اعمالی

۱۵

بر پایه داکالیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داری

۶ خار - ۹

طلعه معارف وطن که حاضر بره های ۳۰۲۰۱

باشد و کسانیکه کمک قلمی میبایند

ساز طلعه معارف وطن

۲۷ شوال ۱۳۱۰ ق = ۱۵ حوت ۱۳۱۰ م = ۵ ما ریح ۱۹۳۱ میلادی

## فہرست مندرجات

نمبر	مضمون	نویسنده	صفحہ
۱	: تاثرات وانعکاس آن	محمد یعقوب بٹھان	۱ الی ۷
۲	: مدنیّت قدیم افغانستان	احمد علیخان مترجم فرانسه	۸ » ۱۶
۳	: عروس نیل	مترجم سرور گوپا	۱۷ » ۱۸
۴	: دکتور اقبال	بقلم گوپا	۱۹ » ۲۳
۵	: فلاحت	جناب مستغنی	۲۴ » ۲۷
۶	: ترجمہ منظومہ شاعر مشہور ہند	مستغنی وصبا	۲۷ » ۴۲
۷	: انتقاد وموزیک	محمد کریم خان فاضی زادہ	۴۳ » ۴۹
۸	: فضلی فراموش شدہ	عبد اللہ خان افغان نویسن	۲۰ » ۲۱
۹	: افغانستان ونگاہی بتاریخ آن	میر غلام محمد خان شہار	۲۱ » ۵۸
۱۰	: تھکر وباد آوری	انجمن	۵۹ »
۱۱	: تصاویر		









آدرس

عمل اداره : جاده ارگک

انجمن ادبی

عنوان تلگرافی : کابل انجمن

مخابرات : با انجمن

# مجله کابل

اشتراک

کابل : ۱۲ افغانی

ولایات داخله = ۱۴ »

خارجه = نیم پوند

انگلیسی

طلبه معارف نصف قیمت

مجله ایست-ماهوار علمی، ادبی، اجتماعی، تاریخی

۱۵ جون ۱۳۱۰ ش = ۵ مارچ ۱۹۳۱ م

علم آقای محمد یعقوب خان  
وکیل مد.طم فابریکه ها

## ( تأثرات و انعکاس آن )

در نمره ۷ مجله نفیسه کابل مقاله تحت عنوان تغییرات جسمیه و افعال حسیه مندرج بود و موضوع آن اساس نظریات قسقی از فلاسفر غرب را نشان میداد چون اصل موضوع هنوز متفق علیه تمام علما نگردیده و عده ای در مقابل این نظریه مقاومت دارند. لذا بغرض استفاده هموطنان نظریات دسته دومین را ترجمه و تحریر و بغرض نشر مجله شریفه تقدیم مینمایم :

علمای عصر موجوده مینویسند : ... مجموع احساساتیکه در حال خوف تولید میشود جذبیه نبوده بلکه فقط خود خوف را تشکیل میکنند . « خوف » را در علم النفس تأثیر مینامند و بجزان دیگر حیث مستقلی را دارا نیست . اینک علمای سابقه معتقد بودند : احساسات نیز نتیجه تغییرات جسمیه است

این نظریه تا وقتی می‌توانست رسمیت داشته باشد که هنوز تقسیمات معینی برای معرفت تأثرات موجود نبود ( عقیده ویلیام جیمس انگلیسی ( Tristesse ) غم ( Frayeur ) ترس را از جمله تأثرات تصور کرده است ) فیلسوف های کنونی غم را ناشی از يك کیفیت مزاجی ( Humeur ) دانسته ( Frayeur ) خوف را یکنوع تأثر می‌شمارند .

راجع بتأثرات معلوماتیکه تا کنون بدست آمده واکبر از علمای جدید بآن همفکری و موافقت داشته اند و تا اندازه دارای رسمیت هم شده است ، همان است که بچهار نوع تقسیم و تعریف می شود .

اول : مسرت ، دوم غضب ، که هر دو از تأثرات موقته و غالبه می باشد ، سوم رنج . چهارم خوف . که هر دوی آنها تأثرات دائمیه هستند ( یعنی باعث انحطاط نفس میشوند ) برای اینکه تأثر از کجا پیدا میشود معلومات کامله بدهیم ، لازم است گرافیک آتی تسلسل شعب حیاتیة يك دوره را که بنام دوره پزشکی ( Psychique ) مشهور است ، ارائه نماییم . لیکن قبل از رجوع بگرافیک مذکور میباید فهمید که شعب مختلفه حیات عبارت از موضوعات ذیل اند . وقتیکه درجه حالت تقاص از درجه حالت تقاص طبیعی کمتر باشد ، حالت ( Elepnessifs ) نامیده میشود . که از آن موضوعات ذیل ظاهر میشوند . اندوه ، غم که به تأثرات هابطه خوف و رنج مربوط است ، یا بالعکس هر گاه درجه حالت تقاص از درجه حالت تقاص طبیعی زیاده باشد ، حالت موقته نامیده میشود ، که از آن موضوعات ذیل صادر میشود ( Eneruéwt ) و ( Gaiete ) ( عصبانیت ، خوشی ) که هر دو نیز بتأثرات موقته یعنی ( Joie ) و ( Colere ) ( غضب و مسرت ) مربوط است .

وقبل از آن یاد دهانی می نمایم از يك نقطه دیگری که بعضی دوره های

( Cene Thepq ) یعنی تمام احساسات داخلی ( ازحالت ( Humeur ) مزاج بدون سبب شکل دیگری ( درین مقصد بدون سبب ( Psychique ) میگیرد ، این حالات مزاجی نتیجه حالت داخلی ( Incons Cient ) بوده درسته سعادتن بشر دول مهمی را بازی میکند که درهرکسی بدوآ اساساً موجود است . و اکثراً غلط است که میگویند یادگار غم آور فلان حادثه ما را غمگین نموده است .

حالانکه حقیقت آنست که ما غمگین بوده نظر به حالت مزاجی خود شکل حادثه را انتخاب میکنیم که با مزاج موافقت کند یا مزاج بآن موافقت نماید و باید بدانیم که تأثرات چطور یا انعکاسات ظاهر میشود ، اگرچه این مطلب به شرح و تفصیل زیادی محتاج است که ما نمیتوانیم عیناً آنرا در اینجا متذکر شویم ، اما با آنهم نتیجه را چنین گفته میگذاریم که ( Enotion ) و ( Reflexe ) تأثر و انعکاس آن درعین زمان واقع میشوند .

و بنابراین هر تأثر همه يك تغيراتی در تقاص عضلات طبیعی ظاهر میشود ، معلوم است که تمام سیستم عضلانی دائماً در يك درجه مخصوص تقاص دوام داشته محافظه میشوند که آنرا تقاص طبیعی مینامند . و هیچ وقت يك انبساط کلی در این تقاص عضلات واقع نمیشود ، بدون دوهروق یا در هنگام فایج مکمل و یا بعد مردن .

در انشای حدود انبساط در عضلات زمانیکه تأثر واقع میشود ، اینوقوع بدو صورت ظاهر میگردد : یا درجه تقاص زیاد میشود و یا کم . و این انبساط بدیگر عضلات مختلفه بيك طرز خصوصی بوده ، نظر بوقایع و حال در بعضی از عضلات جریان مینماید ، و ازین جاست که انعکاسات و تأثرات خیلی ، متعدد و مختلف اند ، هر قدریکه تأثر قوی باشد ، همانقدر صورت نشر درجه تقاص

کشیف است و بنابراین عده زیادی از گروه های عضلانی در حرکت های وسیع می در آیند .

حقیقتاً هیچوقت بصورت قطعی گفته نمیتوانیم که بافعلات ناثر عضلانی فعل صادر میشود . زیرا که بوقت مسرت میتوان گریه کرد و بوقت رنج میتوان خندید . اما ( زهر خند )

و در وقت خوف و غضب میتوان لرزید ، اما بوقت مسرت میتوان فزون آرد که از ته دل باشد . اگرچه همین تمام تاثر انعکاسی را از باعث کثرت شان نمیتوان معین کرد . اما چندی از آن هارا برای معلومات ظهار میگنیم :  
 Reflexe des Mus Cles Stries ( انعکاس عضلات شطوط ) مانند آواز ، شکایت ، ناله ، لرزه ، تشنج عضلات ، فوق ، آم ، رعشه ، همیازه ،  
 Reflisce des Muscls Lisse انعکاس عضلات هموار مثل تشنج عده ، ورود و مثانه .

Reflexe Secretion انعکاس افرازی : مثل آب دیده ، لعاب دهن ،  
 اسهال Reflexe Vasomo Teur انعکاس وازو موور : مانند سرخی روی ، زردی ، خلیجان ( حرکات غیر منظم و شدید قلب )

چون دوام تاثر انعکاسی کم بوده ، پس از احضار Evocation صادر میشود . و این احضار يك شكلی را که به متصوره او یا زیاد شبیه باشد حاضر میکند و متعاقباً افکار بجهولی پیدا میشود که آیا ازین واقعه چه حاصل خواهد شد و چه خواهد کرد و از Evocation احضار يك تشبث دیگری نیز حاصل میشود . که تاثر و انعکاس را تقویه میکند و بارفع . این تشبث سر سبب از احساس و مزاج Sentiment و ( Humeur ) است و ازینجا باید فهمیم که احساس چیست و چه وقت بروز میکند ( نباید که احساس خلافی نظریه من استعمل

( شود )

احساس عبارت از آن شیء است که دوام دار نباشد مثلاً خواهش یا وهم ، و آنچه مداوم باشد و باروز بروز در تزیید باشد مثل محبت و پانکبر و ملت پرستی آنرا تمایل مینامند . پس احساس در حقیقت به تعقیب تأثر و انعکاس واقع میشود . و درین لامحه آتی بصورت مختصر صورت تسلسل تأثر ، انعکاس و مزاج و احساس و نتیجه شان را ظاهر میکنیم :

تأثر	مزاج	احساس	نتیجه
سرت	عصبانیت	قناعت	حیرت ، اعتماد ، صمیمیت ، شفقت ،
غضب	ضعف	خواهش	نفسانیت ، انفعال ، حقارت ، ذلت
رنج	غم	یاس و فتور رخاوت	رحم ، تأف ، شرم ، پریشانی
خوف	اندوه	وهم	تردد

و آخرین صورت های احساس را که از اثر وقایع خارجی و یا داخلی مسلسلاً تولید میشود شرح میدهم ، هرگاه قناعت Contenement بعد از یاس و فتور ( بی حرکتی ) Decouragement واقع شود نتیجه آن تسلی است ، Consolation

و هرگاه بعد از Desir ( میل ) پیدا شود نتیجه آن Satisfaction

( رضائیت ، اکتفا ، رضیه ) میباشد ، هر گاه بعد از فهم و ترس ( Crainte ) واقع شود نتیجه آن تسکین Soulagement و تخفیف میباشد ، هر گاه یاس بعد از میل پیدا شود نتیجه آن Deception اغفال و هر گاه پس از یک امید Espoir پیدا شود نتیجه آن Desillusion دفع اشتباه میباشد ، هر گاه پس بعد از یک خوف تولید شود برای نتیجه آن یک اصلاحی موجود نیست لیکن آن موضوع را باین کلیات یاد میکنند ؛ مقدر بود ، گمان ، بگردید . برای ختم مقاله خود ، یک مثال دیگر هم در خصوص Passion معنویت که عبارت از درجات بلند سلیمه Inclinussion Gout و تمایل باشد بیان میکنیم ، حالت Passionnel شهوانی به شکل مخصوص احساسات و روح از Sentiment - Humeur میباشد که این شکل از یک حادثه موجود و یا از یک حادثه قدیم مجدداً بروز میکند .

مثلاً در کوچه یک شخصی می بیند که یک گادی بان بی رحم به اسب خود یک زجر بسیار شدید می نماید این حادثه در وجود شخص او یک تاثیر فیزیکی تولید میکند و بعد از آن احساسات Indignation ( غیظ و نفرت ) پیدا گردیده ، صورت های مختلفه احساسات و مزاج Sentiment - Humeur و خواهشات و ضعیفی Desir و Enervement به کشتهایی خیلی جاب آور معلوم میشود . و این شخص یک فعل Bruyant بر تریج و غوغا میدهد و با یک فغان حتی یک التجا و میلان شدیدی بمقابل کادیبان ظاهر میشود . که این Indignation ( غیظ و نفرت ) را نظر بدرجه زیادش است معنویت مینامند .

( ۱ ) Affectivite این هم مرکب است از  
 ( افکتوئیته )  
 Avidite ( حرص )  
 Bonte ( احسان )  
 Sociabilite استعداد و  
 قابلیت معاشرت

( ۲ ) تمام احساسی عمومیه داخلیه Activite

( ۳ ) Intelligence که مرکب است از  
 ( یار کاوت )  
 Memoire قوه حافظه  
 Imagination قوه مفکره  
 Jugement قوه قضاوت

دوره مکمل پزشکی Psychique

که مرکب است ازین سه حیات

ار حیات Affective ( موووثی ) از حیات زکی و نمو از حیات

اکنیف Active ( حالت تعدی )

حیات زکی شروع میشود : از Reviviscence ویا ار Perception

تأثرات	انعکاسات
احساسات	احضار
مه‌یاس	منزاج
	فعل



بقلم احمد علی خان  
مترجم فرانسه

( مدنیّت قدیم افغانستان )

( صنایع کرک و بودیک )

( در کند ها ریا )

عموماً نام کاندھا را به اراضی بین کابل و پشاور تعبیر میشود و تا اندازه این تعبیر قرون بحقیقت است ولی اگر قرار باشد حدود کاندھا را مدقّقانه تعیین کنیم خواهیم گفت : - کاندھا را بین رود کابل و اندوس و عبارت است از وادی پشاور و جلگه وسیع یوسف زائی ( پشاور ، هونی ، مردان ، شاهان کرھی ، جال کرھی ، نخت بائی ، شهر بائی ) هشت نگر باهشت شهر آن ( پزانگ ، چار صده ، نانجی ، راجار ، آتمن زائی ، تورانگ زئی ، عمر زئی ، شرپا او ) بنیر ( رستم ، سانگاوه ) سوات ( ناو ، ملاکنده ، شاخ دره ، پیرخیل ، باغراج ، شاخ پات ، توپ دره ، دره اون زئی ، تنگی لوریان ) باجور عبارت دیگر کندھا ریا عبارت است از جلگه وسیع پشاور و حلقه های کوهستانی بنیر و سوات و باجور و مومند و سفید کوه که چهار طرف آن را احاطه کرده است ، منطقه کاندھا را طوری که امروز بهترین وادی های کوهستانی قشنگ را دارا است و در اعصار ماضی بمراتب بلند تری مناظر نزهت بخشائی را مالک بوده و همین مناسبت بود که راهبین بودائی هزار ها معابد نفیس خویش را در این منطقه دلکش برپا و بهترین شاهکار های صنایع را تا عصر های درازی بیادگار گذاشتند بی آب مهوا و مناظر دلربای طبیعی این نواحی در تواید بانند ترین صنایع مستظرفه دنیا اثرات فوق العاده از خود بروز داد .

صنعت کرک و بودیک و که از نقطه نظر فن از سرمایه های افتخار عصر



بودائیت و یونانیت در وطن افغانستان است ، آیا چسان و در تحت تاثیر چه نوع حوادثی در افغانستان و مخصوصاً در ولایت کندهاریا باهرصه وجود نهاده است ؟ سوالی در خاطر ها وارد می شود ، جواب این سوال را نیز میتوان از فهم دو سلسله قضایا و حوادث فوق الماده استخراج نمود که نفوذ آن در صحنه وسیع قاره آسیا عموماً در افغانستان خصوصاً تبدلات مهمی وارد کرده است . راجع بقضایای اول الذکر کابست اگر بگوئیم ماشنیده اسم آسیا قاره ایست که تقریباً منشأ و منبع تمام ادیان شمرده می شود و بسا دیانت ها که از انجا به سایر قطعات و اکناف عالم منتشر گردیده ، پس دین بودا بود اهم یکی از ان جمله است که در سرزمین آسیا پرورش یافته است . دین بودا در اوائل قرن ششم قبل از مسیح در مملکت چین یا بصره وجود گذاشت . موسس آن همان شخص است که معروف شد به « سا کیمونی » Cakya - Mouni اسم اصلی او « سی دارا تا کوتا ما » Sidhartha - Goutama بوده و از خانواده « سا کیماس » Gakyas بوجود رسیده و مطابق نوشته جات سیسگال ها در ۵۴۳ ق . م . و بنا بر نظریات اروپائیان در ۴۷۸ قبل از میلاد وفات نموده است .

بعد از او تا بعینش دودسته گشتند ، دسته سخن های او را شنیده آنچه توصیه کرده بود بجا کردند و دسته تخلف ورزیدند . دسته اول الذکر موسوم به ماهایانا Mahayana بود که بالاخره در هند شمالی متمرکز شدند و دسته دومی در قسمت های جنوبی مسکن گزین گردیدند .

دین بودا بعد از وفات سا کیمونی شروع به انتشار نموده ابتدا در خود مملکت پهناور چین در قرن ۵ و ۴ ق . م . و بعد ها در ممالک شرقی مثل جاپان و کوره سرکشیده و مرور زمان در حصص جنوبی چین و جزائر جارا و هند و در حوالی قرن سوم ق . م . در افغانستان نفوز نمود . چنانچه مقارن قرن اول مسیحی صحنه

وسیع قاره آسیا را سرتاسر شرقاً ، غرباً بصورت زنجیر مساسل فرا گرفت که حلقه های او عبارت بود از جزائر جاپان ، کوره ، چین ، جاوا ، هند ، فغانستان چون افغانستان همسایه چین بود هجوم مباحین بودائی از ده طرفه یعنی از شمال و شرق در آن سرکسیده تمام حصص مشرقی و شمالی و مرکزی افغانستان را گرفت .

تا بین مذهب بودا چون طیح و بنای معابد و تراشیدن بناها عبادت خویش میدانستند لهذا تمام اینجات بلااستثنا به دستن مابده و تراشیدن بناها پرداختند و درین راه زمین مال درین نمیکردند آمدند ، مابده و بناها درین منطقه شاهدین مطالب است اما حوادث ناوی دیار از فخریائی است که از ضرب یعنی از هندوئیة یونان و مالک که بحر الرومی نشئت نمود و این وقایع در احوال از سلسله حوادث اولی که ترسید .

حکومت یونانی در قرن ۴ ق . م . در دوره سلطنت شاهان هند ، بیه صورت وحدت نخود گرفت . هلب که از ۳۵۶ تا ۳۳۶ ق . م . سلطنت نمود ، در ۳۳۸ کل یونان را تحت اطاعت نمود آورد . اسریش اسلندر چون سلطنت رسید در سنه ۳۳۴ ق . م . مکر تسخیر ممالک مشرقی در این افیاده و بقصد هجوم بر امپراطوری فارس ساخت ، در طرف هند راه آسیای صغیر را عبور نموده عساکر دار یوس را در سنه ۳۳۲ در گرانیک ( Granique ) شکست داد و بطرف فیکسی ( Phenixi ) پایتخت تبر - Tyr ) و مصر ، ح نمود . ابتدا داخل شهر ممفیس Memphis مصر شده در قاره افریقا بخانب غرب تا نقطه وسوم به او را کل و مون ، Oracled - Ammon رفت . از اینجا سواحل بحر الروم را تعقیب کنان بر گشته شهر اسکندریه مصر را بنا نموده و به ممفیس عودت نمود .